

# ھری پاتر و جام آتش

(جلد دوم)

نویسنده: جی. کی. رولینگ  
ترجمہ: ویدا اسلامیہ



## فصل بیست و یکم

### مبعه‌ی آزادی بفسن بن‌های فانگی

آن شب هری و رون و هرمیون به جغدانی رفتند. هری می‌خواست با خرچال نامه‌ای برای سیریوس بفرستد و به او بگوید که با موفقیت از سد اژدها عبور کرده و صحیح و سالم است. هری در طول راه همه‌ی اطلاعاتی را که سیریوس درباره‌ی کار کاروف داده بود برای رون بازگو کرد. رون از شنیدن این خبر که کار کاروف روزی مرگ خوار بوده است بی‌نهایت شگفت‌زده شد اما هنگامی که وارد جغدانی می‌شدند گفت که آن‌ها باید از همان روز اول به کار کاروف مشکوک می‌شدند. او گفت:

- یادتونه مالفوی توی قطار چی می‌گفت؟ یادتونه گفت پدرش با کار کاروف دوسته؟ حالا معلوم شد اون‌ها از کجا همدیگر رو می‌شناسن. حتماً توی جام جهانی هردوتاشون نقاب زده بوده‌ن و پرسه می‌زده‌ن... ولی هری، اگه کار کاروف اسم تو رو توی جام آتش انداخته باشه حسابی کف شده. نقشه‌ش عملی نشد دیگه، درست‌ه؟ فقط شونه‌ت یه ذره خراشیده شد...

در آن لحظه خرچال که از تصور به مقصد رساندن نامه ذوق زده شده بود کمی بالاتر از سر هری می‌چرخید و بی‌وقفه هوهو می‌کرد. رون گفت:

- صبر کن، الان خودم می‌گیرمش.

رون خرچال را از هوا قاپید و آرام نگه داشت تا هری نامه را به پایش ببندد. سپس رون خرچال را به سمت پنجره‌ی جغدانی برد و در ادامه‌ی حرفش گفت:

– امکان نداره مراحل دیگه به این خطرناکی باشه. می‌دونی چیه، هری؟ به نظر من ممکنه توی این مسابقه برنده بشی، جدی می‌گم.

هری می‌دانست که رون برای جبران رفتار ناپسندش در چند هفته‌ی اخیر این حرف را می‌زند اما باز هم از او سپاسگزار بود. اما هرمیون دست به سینه ایستاد و به دیوار جغدانی تکیه داد و به رون اخم کرد. آنگاه با حالتی بسیار جدی گفت:

– هنوز تا آخر مسابقه خیلی مونده. هری باید بیش‌تر از این‌ها تلاش کنه. وقتی مرحله‌ی اولش اون بود خدا می‌دونه مراحل بعدی چیه. من که حتی فکرشم نمی‌تونم بکنم.

رون گفت:

– ابرهای تیره و تار جلوی خورشید رو گرفته، آره؟ بعضی وقت‌ها درست مثل پروفیسور تریلانی می‌شی.

رون خرچال را از پنجره بیرون انداخت. خرچال قبل از اوج گرفتن سه متر و نیم پایین رفت. نامه‌ای که به پایش بسته بودند از همیشه مفصل‌تر و سنگین‌تر بود. هری نتوانسته بود از نوشتن جزئیات پیروزی‌اش بر شاخمد بگذرد. همه‌ی چرخش‌ها، جاخالی دادن‌ها و اوج گرفتن‌هایش را موبه‌مو برای سیریوس نوشته بود.

آن‌قدر به خرچال نگاه کردند تا در تاریکی شب ناپدید شد آنگاه رون گفت:

– بهتره دیگه بریم پایین. بچه‌ها به افتخارت جشن گرفته‌ن، هری. تا حالا دیگه حتماً فرد و جرج کلی غذا و خوراکی از آشپزخونه‌ها کش رفته‌ن.

وقتی به سالن عمومی برج گریفندور رسیدند فریاد و هلهله‌ی تشویق‌آمیز بچه‌ها در فضا پیچید. به هر طرف نگاه می‌کردند کوهی از انواع یک‌ها به چشمشان می‌خورد. تنگ‌های آب کدوخلوایی و نوشیدنی‌کره‌ای روی میزها خودنمایی می‌کرد. لی‌جردن با وسایل آتش‌بازی رطوبت‌پذیر و بدون حرارت فیلی باستر همه‌ی سالن را پر از ستاره و جرقه کرده بود. دین توماس که در کشیدن نقاشی مهارت فراوانی داشت پلاکاردهای جدیدی درست کرده بود که

هری را هنگام پرواز با آذرخش بر فراز سر شاخمد نشان می‌داد. بر روی دو سه پلاکارد نیز تصویر سدریک نقش بسته بود که سرش در میان شعله‌های آتش قرار داشت.

هری در کنار رون و هرمیون نشست و شروع به خوردن خوراکی‌ها کرد. دیگر گرسنگی را به کلی از یاد برده بود. باور کردن آن همه خوشی و سعادت برای هری دشوار بود. رون در کنارش بود، مرحله‌ی اول را با موفقیت پشت سر گذاشته بود و تا زمان برگزاری مرحله‌ی دوم سه ماه دیگر مانده بود. لی‌جردن تخم طلایی را که هری روی میز گذاشته بود برداشت و در دستش سبک‌سنگین کرد و گفت:

– عجب سنگینه، پسر! هری، بازش کن ببینیم توش چیه!

هرمیون فوراً گفت:

– باید خودش تنهایی روی این معما کار کنه. این جزو قوانین مسابقه‌ست...

هری با صدایی آهسته که تنها هرمیون می‌توانست بشنود گفت:

– برای گذشتن از جلوی اژدها هم باید خودم تنهایی تلاش می‌کردم، درسته؟ هرمیون خندید و احساس گناهِش در چهره‌اش سایه انداخت. چند نفر دیگر

نیز با لی‌جردن هم‌صدا شدند و گفتند:

– راست می‌گه، هری. بازش کن!

لی‌جردن تخم طلایی را به دست هری داد و هری ناخن‌هایش را در شیار دورتادور آن فرو کرد و در آن را گشود. در داخل آن هیچ چیز نبود اما همین که هری در آن را باز کرد صدای ناله‌ی گوش‌خراش بلند و وحشتناکی در سالن پیچید. آن صدا هری را به یاد کنسرت اشباح در جشن مرگ نیک سربریده انداخت که در آن نوازندگان سازهای اره‌مانندی را می‌نواختند. فرد که گوش‌هایش را گرفته بود نعره زد:

– ببندش!

وقتی هری دو قسمت تخم طلایی را روی هم فشار داد و بست سیموس

فینیگان که به تخم طلایی خیره شده بود گفت: